

بنشیند و لذت و آسایش مستعد تا نیز نفس نشنود داد و کلمه در وقت انفرادی خود بر حساب باب ثامن بن این از گوید  
 و در مراتب ایمان و جلال و تقاطع به نظیر نشست و در تسبیح و مجلس ارادت نهایت لذت در دست نمود و کمال  
 رفتار و نفاذ رسالت سدک به ثمرت کرد و نظر بسبب که پیش از آنکه محمد ایل لقب بیج معطر گردید لقب این بیج  
 یافت و شمار بسیار در وصف زنده امر اسی سمع و از آنکه محمد ایل مرگ که ترتیب یافته فضا در ایمان مادر بود و عجب  
 گنیزه در این امر برقرار ماند و در ۲۴ سید حسن بن موسی محمد علی پیشمار از تحصیلات در عراق عرب فارغ شده و حجت  
 بشیر گردید که در جای پدر ریاست بنده نشست در عین آن که در علمی مستقیم در بنای سعادت و نعمت بنیاده  
 بقاوست با ملا محمد تقی مذکور قیام نمود و بسیار از مجتهدین طبرستان در باره او در هفت تن دیگر از شاگردان بنیاده هزار آنکه کرامت  
 حاجی بابا در کلام خدا و کلام محمد و کلام سعادت و کلام زشت و آنکه محمد رضا مجتهد طبرسی حکم با عزام هفت تن  
 مذکور طبرستان صادر کرد و زشت و اگر ملا محمد تقی از عقیدت بایه تبری حویله منزه باشد و ملا محمد تقی و ابی بکاشان  
 در جمیع اقسام غیر بر آورده چنین اظهار داشت در جمعی بیاید و رسوم از که مردم خصوصا روحی از مجتهدین از آن را منسکینند لذا  
 من پیش از من فیما بین دین گفت و در حال از غیر بنی آمده سخنان خویش رفت و حاجی با سید حسن مجتهد مرگد مجتهدین  
 طبرستان زشت که ملا محمد تقی در جمیع ماس غیر بر آورده و کمن را نسبت کنندگان با آن من نمود و مجتهد طبرسی نسبتش حسنا  
 و ترتیب از کلمه وی زشت در آنچه شده کافی است اتمه امانه دیگر نماید و هفت تن مرگد کرد ملا عبد العظیم مجتهد  
 طبرسی که در محول همان در احوال امام بیست و نهم حضرت فاطمه زهرا در و در کلمه ملا محمد ایل زرنزی ایمان ما بر اسی اصل

کرده مرعات جنسیا و غیره فرستاد و در همه آن مختصر داشته و پشت آن عدوت داد و در غرض قرار کرد که بان نصیبین  
 سزین بزنند شد و ملا محمد تقی مکرر در سنین اولیه آقامت جمال اینی در بغداد با کرمی خلاصه و کرمی عبد الله و کرمی  
 عاصمی بیزان مشا به فرقه عراق میداد و فرستند و میرزا سخی اول را که معتقد بودند دیدند و محضر اینی رسیدند و سخات  
 انبیه را حاکم نموده به سلطنت کردند و اسم الله الامدق با پرش میرزا علی محمد (ابن سید) مغزی بشیریه فرقه چهارم  
 باشد و بقاوت حاجی با سید حسن محمد مکرر مغزی تبعید شد و بعضین معتقدین دیگر نیز شال یا شیخ ابو تراب شتهاردی  
 و حاجی عبد المجید فری با نیز به در پی پیافتنند و با شرح احوال سنگان خواب باب را در بخش هم نگاهشتم و  
 در خود پرش در وقت افروختن و فیه کجه و فرقه کجه که در خانه محمد با پرش میرزا ابو حسن که با فرقه در خرس وفات کرد  
 و پرش میرزا محمد حسین فری لقب بیضیه که در سن سن نام چاگشت و در ایمان و استقامت مش را بیان  
 هم کرده بود و فرقی اهدا و دشمنان بود و با چهار مهاجرت عشق آباد نموده در آنجا وفات یافت و پرش میرزا اهدا بود  
 و میرزا عبد الباقی بنیت محمد شتعل و خادم امر این بوده بیات بسیار از اهدا کشیده و شمرده بشیریه در مقام عرش  
 چند آن خاک دیده با در طرف طعام و شراب می یافت که خدام از طریق کرمه می آوردند و بختند که غریبه  
 و شمره از صدقیت نازل خارج شد و عیش و شادمانی در هم شکست و در همان شب طفل ملا محمد حسین را در عرض  
 مکرر غرق کردند و مادر در خرابان تا صبح هر روز طلب شناختند و علی الصباح نقش را یافتند و در فرقه کجه  
 مکرر از همه میرزا علی محمد این صفت باشد و طریقه کشیده و وفات نمود و ولادوی از او شده و نیز در خدای نام مکرر کرده

اخذند در عید اجداد که از آن روز در آن شهر بود ایام آن روز که در کبر و دولت ایشان ملا محمد حسن قاضی که قبل از  
 ادب و در عید اجداد مشهور و محترم بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 و دیگر از پسران ملا محمد علی که عاقل و بسیار باهوش بود و در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 ملا محمد حسین و ملا محمد علی که عاقل و بسیار باهوش بود و در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 جناب بابای پسر سرتیپ عبدالعظیم که در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 زیرا که بود و در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود

*سای گدشت و دیگر از عارفان حقایق شریک با محمد الرحیم که نام علیش و در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 منتهی بود و در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 الرحیم و در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 نسبت ترک بسیار در میان ما رسید و کلمه محمد صریح بر زبان آورده و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود*

مدک حضرت ابی زینب سخیست از شهریه رفت و چون بقرب عمار رسید ادب قلعه حکما بسته و در آن روز  
 جناب ممنوع بد پسر نه در با عمل نشست که کرده شود که در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 گشته حضرت ابی تشریف یافت و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 قبده سلطان و در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود  
 گردید بقریه در هیئت زسکی آن بلده اقامت کرد و سفره گیر بال ۱۳۰۸ بجا شتافته مشرف گشت و از آن میان  
 مشهور شهریه حاجی میرزا حسین رئیس در کربلائی آن حسین بن لطفعلی یک صاحبکار و در آن روز در آن شهر بود و ملا محمد تقی خرم که در آن روز در آن شهر بود

غده رضای مذکور شد پس در طریق سفر برای تشریف با من مقصود دعوات کردند و ما در عقب ام المومنان حضرت زینب کبری  
 پیوسته رفات پیرا در طریق مذکور چهار یکدیگر و افکار سرور و غم و بغوت ایمان و دعای اشتغال بسر برد و بعد از غروب  
 شمس جمال اینی از شدت آثار دعوات نمود و دیگر منبیه از هر صید لاجب سلی در جمع نهران شستار و افکار و شبت در  
 شامه گمان متقدین زمین شربیه و اسکن کسین که در ایام باب این زمان شد فقط خط فارسی را نیز نسبت نمود  
 و له بقوت ایمان متصف گشت و از اعدایات بسیار بفرموده استقامت نمود و خوشش بی بی روحان پس له  
 وقت چه سلم فضل کمال شهرت یافت و با بیان فصیح و شگفت و فطامی نام در نظر قیام تبلیغ کرد و جمیع کون  
 رفیق بر اثر گرفت چندانکه علماء و مجتهدین بهم ابراس شده و بعد علاج و بعد آورده اند که در سفر خبر این شاه  
 بحرین روزی حاجی محمد باقر خان عماد الملک حاکم طبرستان که در سفر زیارت عتبات قدسه عراق عرب بمحضرت تشریف  
 حاضر کرد و با سفین امر اینی ملاقات نموده مطلع در محب و حامی این امر گردید و محضرت شای حضور داشت شاه با  
 جمع کثیر روی خطاب نموده گفت از قرار مسوع در قلمرو شما بای بسیارند و زنی در شربیه هست که مردم را با یکدیگر  
 بی اعتماد قهر عام کرده آزن را بنده قره العین بچاه اندازی عماد الملک جواب داد که در قلمرو من اعدای نیست  
 و زنی در شربیه صاحب جمال کمال حسن خطا کرده شمار میرود اما میگفتم خطا و باغ داد من لود را شربیه در دم  
 حاش خوش شد و در طریق و در برت را از ترمز و دنیا و بی نظافت و در ضعیف منصرف رخت و بجهت بی بی جان  
 طبع شربیه و شمار و قصه و عریه و فارسی بسیار است نزد تخلص خوان بود ایامی چند در تون تبلیغ کرد

چون از بیخافت رساله مجتهدین زشته دعوت مابرا این نمود و در هر سال ۱۳۱۸ گذشت و در سال  
 ۱۳۱۹ بیک شفته جنیدی در جودر قصر رعایت حضرت شخص عظیم عبدالبها کاذا نگاه مرحمت کرد و در بدو  
 شور و نهضتی در حجاب شریع رخ و در شهرار همچنان آمدند و بسبب ولین بختند و در آقا سید فضل مجتهد گرامی  
 تا در از شریع خارج نمود و در عزم بد حرکت کرد و خانه و در آتشش را برای جناب و جناب جناب تفرین نمود  
 سال ۱۳۲۱ در میگام فتنه عظیم بود که در شش لایق جنگیم و در گذشت تقریباً پانزده سال در خانه حاجی میرزا  
 محمود قیان آقامت بنظیم تربیت زنهان حجاب خصصاً حضرت خاندان قیان شغال در زنده و در حجاب

بنیان ناطقه حمیده در سال ۱۳۲۵ در آن بده وفات نمود و در در مع و ثنای این دیات بسبب که سخن  
 نوزده نیمی داشت سید ابریم در بی بده بیاستی مشق کلا شرب حمر الکاس میچنا که جسم در جاز کند سببها

بنیان را در چنگلی	زهر حجاب عطف بها	بیاضی زن رایج	مشق خان کن شنای	زنده بنیان حجابها
که در ده ساقه ماشرانی	بسم عظیم یاد اینی	بد پشاره بد پشاره	مشق بان شد این آره	که سبب از پشاره
روی عیان در پشاره	تعب رانا چشم پنا	کو باران پیغیران	که ظاهر آمد گل هباران	سبب از پشاره
فرخت فامان نابرجان	زده شردا سجان پشیا	طرح کرده فخر حمالی	فکر کرده شرر معالی	چند در پشاره بنای
بسم عظیم علی اونی	شرر عالم فتنه در پیش	شده بر اولان پیغیر پیش	سطر آمد جان ز پیش	در عالم حجاب خنجر
بد ککش دل مصفی	عجب کفاری بکلوه آمد	چه کرد کاری بپشوه آمد	عیان تقای حمویه آمد	بصید شمس فر آمد

زهر رنج طبر غلما	ز نقض قبح جهان ملول است	دگر نه دلداسخی رسول است	بدشت هم خرم چو غول است
بر بی حشاق بر سر است	نماشه لدرانه دین زدینا	چو خورش همای شکفته گها	عجب گنجاری برده دلها
گشوده ساقه تمام طما	ز رحل باران گشوده فلما	که تا در نیند شهر جانها	بما غیزا دم گردش است
بجرا این چمن خورش است	صدای میل جا بگوش است	زمان میش نش ما بگوش است	بیا شروزن بلا دلا
بر آفت دارم زمانه	کجا زود له سخن گها	کجک جانها کن شانه	که ظاهرا که بعد زمانه
خدای رسی آد می	شراب چو جان ده	مشق جان جهان ده	نشات گل بسلبان
زهر بیشتر هم دین آن	بیا خورده شد آینه	بگر شروزن روح جهان دین	صدای میل بیجان دین
جنام ناری جا کمان دین	فرح میان جهانان دین	که در نش است حیات جانها	بیا ز نفس غیر گمزد
ز جام خمر ظهور گمزد	ز تن لبس غمزد برود	روی سماه ظهور بر پر	کن از تیج جهان تنی
ایضا آدم با لبع معا	دگر کی ز آسمان رفعا	همه بسا نابه ای کمو	ز رضای بسای سبحا
آدم از عوالم کلوت	سرگشته سلبا	صید زو بر سر اثر حیرت	جدد ادراک عرش حفا
نش هزاران قبیله	میکنه در جهان خورش اونی	شتریه ای کو از ج نارت	نغمه ای طیسور در حفا
شده ای سکنان دلدی	نمره زو آن همای تنه	شتره اشفاقان طاعت دیو	شبه عین وجه یاز عین
طرد ایلیع تقرنی	از قیود صد و نغسان	قد سوا اینتا هر تقدیس	ز طغون دشمن حسان

گنجینه زده برادر خود که آید	متصف بر صفای دانی	شرق آمد ز شرق لایق	آفتاب تویم تو مانع
مژده اهل سوادق با ایت	شده زان غمزه بر جان	بفتح آفتاب ز دره خود تویم	کرد مدشن جهان فلک مانع
عبداحمد را از دانش	که یار ایت عالم فانی	رنگ فرودش به چاکین	از تجمعی شمس بهانه
تا ز خوب گران تویم	هر دو در دلمر جانی	پرده کین رخسار پریش	رحمات رحمان گناه گناه
بیجان شمع گل یار آمد	عاشقان یار گلزار آمد	مژده شمس باغهای جزوه	برسم نسیم بهار آمد
از میان چه بخت در گش	بس عزیزا که لاله زار آمد	این چه عوفاست زده در عالم	مین چه میبار زهر کار آمد
گره از زلف گریبان آورد	ز آنکه افاق شگبار آمد	چشم منمش چه خون پاکین	مس ز خوش چه چشمه بار آمد
وه چه دلدادح طائف گویش	وه چه سرایش پای دار آمد	وه چه صیاد باشد ذصیغ	وه چه جلاد جان نثار آمد
جان عالم بر کسب لبش	دل بر نه بیقرار آمد	در مخفی خلف تبه قدس	حال چون شمس آشکار آمد
سرهای خلق با نایع	طعنت غیب از کار آمد	بحر الطاف روح زین گریز	نار شایق پر شرر آمد
شمس شراق عالم از دانش	زده بخش جهان تار آمد	بهر صلاح عالم در آدم	مالک در صاحب خستبار آمد
صفطار از غیب در دیده	که شمشک قندار آمد	از علمار قدم بعد الحان	عاشقان شمعان گوار آمد
مصرم نارس در عشق	شمع افروز بر دیار آمد	هر هست بر عیان در دانش	چشمها بر شمس شگبار آمد
پرده باز در جمال جان فرود	در برادر بر لاله سوز	ز آفتاب جمال بر قریه	صبح بید شمعان بید

صحیحات جهان در دست خست	شدند زای عشق جویید	باز آتش سیاهان پان روز	اگره قریب بود جل درید
چون بیادست محفل نصیب	رفیع گشت مایه خجید	بر کردار تر سینه از خجید	بر زمان کرد عالمی سنجید
اگر که بارشته غمش پرست	از جهان در جهان برید	ایها ان طغون بر کرد	چو در رفیع انجید
ایها ان فنون در لره	گبردا در عوالم انجید	ایها ان تریون در حبه	فکره انی منظر انجید
ایها انما ذریون کن جنبه	نه عوالم بر رفیع انجید	ایها ان تراخون در طله	عبودان در عوالم انجید
ایها انما درون در قریه	تبردا در ساج انجید	بر رسم حسن در خوش بان است	حون بر شند زبانه خجید
سر ز حید غمش نمی بود	حال ظاهر شد از ملکیت بود	گوشش برش در گری بان	نابین برش برش محید
ستری شده برش جان گمن	هر ملاقات کند راجیه	شمس حق ظاهر بود هدیه	به بصر صوره اش کند زده
رفیع شده خدای عشق رباب	گوشش از یک صورت نشیند	بند اجندا از برش	زاک شود نانه عهد قش
باز شد اب عالم سعی	روح زن شده کجده استغنا	منه گشت خزان نمنا	شده نمی خصیت بشیا
سعدی گشت باطلت دوست	سزجه شده کورج اسما	قدرت در بنگار آمد	بچه نهان بدی در رسید
شد زده در عورت	عشق بری شده جهان بشیا	بسر کلیمان کهل در طورش	بس سبب باشد از زمین چیا
در جمال جمیل خصن در	زده شد شمس در نظر بشیا	حافظ معنوی بیاید بین	چو بیان شده بیالم نشیا
کیت که جلد عورت	کرده دل در لره در بشیا	اگر دخل سده فصلش	ز بیت شده در کجی



زده نشس جهان عالم	اکه عهد بهار در پیش	در در عالم ملک لایقینی	اکه کمان باب گذشته
پره کن چه درخ زهتی	رضت جیات عالم دایم	خیمه زده ممالک جانیها	اکه قیوم خبا گرفت
کزی شتر قیامت است با	انچنان شه با هر دو عالم	زاکه زود زود شرر باقیها	شایر حجاب دره بین
سرودن در حلال کسبیدا	شرق غرب ز جمال چرخ	عشر ز شرر ز نور اویش	در خلق در ظور در ظاهر
زرقب جهان ظلمانی	با گویای همانه فانی	عالم محو رسم در عایش	بر جابر جانگشاش
که جهان سکته فرخوانی	با گویا دیوک عرش تا	دزخ و عیب سبانی	با گویای سنده ناری
با جمال بریغ و بدعانی	خاشاش سفار تیرت	که جهان را نمود نورانی	با گو در فضا رزده دست
سازنده هر ای قدسی	خایشش شیخ توحیدس	بیرگیبای تیر مس زانی	بیشاش منادی عظمت
در ظهور جمال غیبانی	چهره اش مشر عالم	باغنون در وزن بریانی	عظمتیش ترجم قران
گفت چوست شه خرابانی	شمس شایق با جمال فاق	بودم اندر حور در جهانی	دنه در نهایت تجرید
سجرت کند ده فشانانی	منظر فیض رطیع تیرت	سنه ی بر بر سندانانی	گفتش در مقام استجالی
عبدین خلق نادانی	گفت در روض خاوندی	دستی آن ملک برزانی	شاه فرورد کنده ای قیبت
در ظنون نور سر شینانی	هر کجی در بیت در خون است	بر بر شرک رسدانی	غرضش حقی است بر عالم
سوی روض خاشاک کنونی	هر طرف تمام آن کنونی	نشانه سنون سبانی	حیف خلق زمانه که کرده

بار آینه بخت جوان	باز کن چشم با این چنین	تا نباشند ز نام گاهی	حبه گزیده ز شاخه عرفان
رجح حق را چشم خود بیند	دشمنی در شود حیران	بگنجد که مدراج نازت	بر پند تا صباغ رفغان
شبنمند جمال یار از آن	بوسه کن ز پیش هر آن	ببیند ز عین بیچیت	ان پاره جمیع خلق جهان
طنهارا ز سدی خود بر	تا شود با نمان چو ایشان	ای تو داد در حلقه تاهم	کسل گر این در گرسنگان
لطف خود را ز دریغ کن	کار با غنفت ز تو سخن	میزد صبح تو ز صباغ	گر بر پستی تو دیده جهان
ز غم فراق را تو نه ای هم	در عشاق را تو نه ای	بر چه هست ز غم پر کن	حمد از خوان نصر تو بهمان
مانده آسمان در دست	بچندند جمله زمین ز زمین	ای از ساقه آینه ز زمین	خالقی را زرق عیان در نهان
آتش زین چون ششان	تا شود ستاره ز خوشی در آن	بگشاید رنگ ز آینه	اشنود صورت تیران اگر کن
تا بود گشایان بهوش آید	در سجای منجی امکان	در درمات سوره عظیم	نانه شد خلق عالم در دم
باز که تر خفا هر بر آید	طعنت در دست عالم آید	باز که کن رگمان وجود در	پرزشت عراضه شد
امثال ریج را کشند	که ریج احمد مصفی شد	شمس سهای احمدی در غیب	گشت ظاهر در رب اعلا شد
رب اعلا چه شد نهان	سردان از رب اعلا شد	من چه گرم ز دم جبین	کار چه بسیار طین اعلی شد
اقاب تو جهان گرفت	عالم سو یک تکی شد	گوشه در دره جمال اله	چون خرابی عمل میباشد
بر که سخن گفت خرم چید	هر که شد تشنه عین در آید	هر که تیری ز لبش زد	ای چه اعلی که عین سخی شد

بر که نبشی زنده سخنش زنده	کار در روز بهر فردا باشد	پرده سوز چندان کند	درد ز عهدشان چه دایم باشد
بست بریم بگردان ما فانی	حشر بگردان بهر پرده باشد	تا که بریم بحدیست گزشت	باز بران عدل فشانست
پایان از صراطی که لغز	چشم با من از زنده باشد	فستق از الزمان گویا	پرده سوز جهان اسپانست
بر که چشم میت که چند	بر چه در روز نماند پند	بر که راهست دیدن من	گو بیاید جوی مطلق من
مرده ای خاوان عشق عظیم	پرده ز پشت کرد کار کریم	گشته مفرج با حسیست	اندان صد جان زین منیم
از قصه عشق هر حق پیدا	سختی است مثل بسیم	طغاش مطامع تقوی	دعاش منطاب هر تعظیم
در تنش روح ایوان	نورش محبت سلیم	لمعاش روح خیر بود	نورش شکت نبت انیم
ظلمتش بر در زمین چنان	خبرش شکت کیم	نازایش زنده گشتان	دورخ و زنج جهان تبسم
شده مطهر تمام از حق سزا	فخرش روح جهان رسیم	شده گلستان جان ز عافیه	گل بیدیه بفضیله دست مجیم
حداغان ما کنون شایسته	که غم در دره شغای کیم	مایارش همیشه در شایم	هم ز خلق کریم و لطف عمیم
سر نهادیم زیر پای عدل	که برده از حسب رسیم	ما بنفیم در دره زاده خاک	که بود با بر رب حکیم
ما گردان در که شایم	ده کف است به شایم	منادیم بالذوق شرف	ز به شایم کل رسیم
سروای رضای دوست را	سهم خانی نبش چون تبسم	حاشا جان را امر را باشد	نیت خردت غم را دید
عهد بدید که گشت طاعت دوست	مشرق از شرق حسیست	شده محنت فران در کل گزین	وصل تجربه در هر غنفت دوست

ای خوش باشی که بخت  
 بخت با شوق درخت است  
 بختی شش انگش که زنده بماند  
 ساکن است در جود و رحمت است  
 ای پندبان با در تجرد  
 شناسید قدر محبت است  
 هر چند از نام فرود کشید  
 عزت مست عین عزت است  
 است اندر کارش خرد و فنا  
 با در وقت که قدرت است  
 فضل حقش محل پیش  
 درت خراب همیشه جهت است  
 هر چه دیدیم بخت فرای عمر  
 درت در نه بهار قیامت است  
 درت صحیح در وقت است  
 هم نزد زنده از رحمت است  
 ای عیب در با نهری  
 بدت با نام بخت حیات است  
 درت هرگز ز غفلت نماند  
 ز بر در پناه عصمت است  
 همه بشمار طرز ز نظر  
 سر بند پای سر و تا است  
 گزینم بود دل جنس  
 حفظ بر گنیم امانت است  
 در که اندک شهنشهر دارد  
 هر که باشد قرین درت است  
 گر نشیند بمنجس با دران  
 جان در دل کن فرای محبت است  
 حیات در پناه عبادت است  
 بعدای در فدا در وقت است

در قریه گویند بزرگ رقیع در قرب شریک در از قلم ابی خیر تقری نام یافت حاجی محمد علی بن ملا عبد الله ایام  
 اشراق مجال ابی در در زنده خازن بایان می شد در حجب ایام سال اول که در این چه تهر جا بیاید گشود و  
 قریه مذکوره نامن در مجامع بهمان ستمیده شریک شد در زجه بهمان شهر شجاع ملا محمد علی بن ملا محمد تقی بن  
 ملا محمد حسن و آقا عبد الله بختاری بودند در تون که از قلم ابی فاران نام یافت میرزا محمد حسن که مردی مرتضی  
 و مراد امانی و صرف کتب در کتابت در سال ۱۲۵۲ هجری در بر می شنیده بعد کتب را در صفت میرزا  
 مانع از دست رفت گشت در جرم شدن از ستمین را بنبر روی نزد حجاب ملا محمد حسین باب الباب فرستاد در چمن



لا یبیکم الذی صدق الله وکذبت وظانف حمل مرضی فی مقام حضرت من نگه ان نظام و در بر آفریننده حسین تا میری میکند  
 دریا تصرف عرفان شده ریاضت تجرد شاق ذکر عبادت و عزت شهنشال زود با رنگان در شب نه لایب و فرق  
 شرف و ثروت و از بچکام سوره معرفت عجلش طیش نشست و از خسر حاجی ملا نادری حکیم سرودی و استاد غلامرضا شریف  
 مرشد طریقت در طران و حاج شیخ رضی الهیاری حاجی درویش خان ولی در نجف و آسید رضی نبی و حاج محمد کریم زکریانی  
 طرف نسبت تا دکه در سال مذکور با اسم او صبیح که در سفر از شس لغزان آمد که در خصوص درویش خود و تاریخ نشد ولی  
 تزلزل برضطر گشت و ایامی متفرق و عارضات و نضج و بهتال گردید و در حال کشف علم شده شد اما این در کجا  
 بر افروخت چنانکه با کس رقابته نمود عقبه در بیت کرد و طولی کشید نام با به شهر گشت و خانه اش مصر و در و دانست  
 مدین خیز شد و تا میرزا محمد علی بسلی تاش حاجی میرزا سعید صهبانی و تا میرزا علی محمد بن همدق در بغداد بود و بچکام  
 تزلزل نمود و در بعضی از علم این خطا در جین صادر شد طوی بسپانک بما ارتفع منه ذکر الله و ورد فیہ العباد الذین  
 تسکوا بالعروة الوثقی تشبوا بذیل ربک المنیر و با به شهرت و عبادت و آمد از شهر در راه امر اینی که مورد تفضی و کینه  
 شده اعدا بر نظر عظمت تمام و کثرت جود و کرم و ماسن جناب و خورشش با مفید کس را عزت و حرمت نسبت با  
 چهره نشد آورده اند که زقی آخوندی در خانه عثمان یزدی در مسجد بفرز جضنه آفرید بیک آغاز ترضی نسبت بین امر  
 نمود در آستانه کلام توجه وی کرده بکمال تجلیل و توقیر خطاب و چنین گفت ای کجده که شما با به بستید و در در غایت وقار  
 و شجاعت اظهار ثروت که من با به هستم و خدا لعنت کند کسی را که نباشد و از باب رحمن خیر از نماید صاحب مجلس

مدینه خرد را از غیر بن کشته بود. در محضر عام سرزنش و اعلام کرد و از امیر محمد بیگ که سال ۱۳۵۵ با دولت مدینه خرد  
 شتافت و درین طریق با سید محمد و تاسیه آقا و آقا میرزا محمد حسین خان و دیگران که درین روزها در قفقاز از طریق  
 مشرق آمدند رسیدند و در محضر امیر محمد بیگ مشرف شدند پس از چند روز در محضر امیر محمد بیگ در محضر امیر محمد بیگ از طریق  
 بغداد خدمت نمودند و در صحنه انرجی از دیوان ویرانه حاجی میرزا نادوی دولت آبادی بود و دیگرند تمام با یکدیگر مع  
 و منظره کردند و از امیر محمد بیگ کلمات شهنش اصل کرده است بر آن نمود که اسباب پیمان اول در این و  
 اول از بیت الناک است شرح کلمات در محضر امیر محمد بیگ در محضر امیر محمد بیگ که این بنات در  
 مشرف است اما آنکه از کلمات مع الهادی فی امر الله رب العالمین ... قد سواد الله ربک وجهه باطنه  
 و اخذ سلطان ... و نیز در محضر دیگر راجع به کلمات مذکوره چنین مرقوم است (که یکی از اولیاء که  
 از کائنات استغاثه کشیده و ماسوی الله تمدش معدوم بوده در ارض صا و با نادوی دولت آبادی طاقات نور  
 مع آنچه عرضی کرده جوابهای حکم کشیده ) و در جوابش که در محضر امیر محمد بیگ در محضر امیر محمد بیگ در محضر  
 در قصه وجه بسیار در وصف حضرت مقبول بود و کتاب بنام مصباح الفیض تالیف کرده با خود لیک کرده تقدیم محضر  
 امیر محمد بیگ در محضر امیر محمد بیگ در محضر امیر محمد بیگ در محضر امیر محمد بیگ در محضر امیر محمد بیگ در محضر  
 امیر امیر بود و با آنکه در سال ۱۳۱۷ در شصت و هفت سالگی وفات نمود و خلف او محمد بیگ حاجی شاه خلیل الله بیگ  
 در محل زحمت و در راه جبهه آن در غرمان بهائی پرورش یافت و چون بیشتر از طرف مادره امیر محمد بیگ شهنش در محضر

مشهور پرسه بسوزان شاه سرفروشت در ایام حیات چو در کعبه خدایت بین در سهم و نصیب گرفت و  
 بعد از وفات والد بازرانه اشرفی نورد و با بیج حکمت و ممانعت پرستیده جدگیری از ترضات سرفروزی محضین که  
 دخانه اش بنسب ایام والد جمع بنیان رکب نعل مصلحان و سافران شد و در کعبه ده حاجی میرزا محمد شرفی در همین محله  
 زرقانی ملاقات و ملاکات در باره امر ایسی کرده دست شد و از زرقانی تحبیر و ازین امر بی حمایت نورد و در سال ۱۳۲۴  
 با پرسش تا حصول امر شخص مقرران و حاجی نصرالد بیگ و حاجی رضی قلی بیگ و حاجی جمال عزت از طریق  
 عشق ابو رسپا ارض عکاشه مجتهد حضرت عبداله اشرف یافتند انگاه دعوت بلبل کردند و بگل نکر در صورت  
 رخسار این امر نجفشانند و از جمله میرای نادان که شرف و ملاک در حد اولی نورد میر نصرالد بیگ و میرزا محمد  
 ایمان امر ایسی داشتند و در مقدمه بین پان تبیس که جمال ایسی حد با نام فرزند علی شریفی و آخوند ملا محمد العظیم و طلوع بیگ  
 صاحبکار و کرمانی آن حسین و کرمانی پتهوی و آقا میرزا حسن و آقا میرزا محمد و میرزا یوسف و بعد از آنکه ظاهر بودند که چون آورده  
 امر بیع بسج الی رسید کرمانی میرزا احمد در سادات و نجباء و آقا محمد علی از تجار را برای تصرف و تحقیق انظران فرستادند و آنند  
 از مهاجرت جمال ایسی خبر یافتند و ملا در یک رسپا عراق گشته و شرف حاصل کرده ایمان آوردند و دعوت بلبل  
 نوردند ولی اکثر ایلی سخنان را نیز یافتند و نیز در دلائل سنین شراق ایسی از عراق میرزا محمد نکر و شرفی در دوازده حکمت  
 بود میداد رفت را پان چندی در شتغال رجعت کرده تسبیح قیام نورد شهرت بنام باب یا قمره با جا از خدمت  
 در دوازده حکمتی محرم و خانه نشین گشت و تقارن در میان نکر میرزا آقا بابا خلف میرزا احمد از غندی مستوفی حکمت



جنس شد و او را کجا می گیری تا منرا محمد اکتن فرزند و نترانه بوزره نزد کنعان سعادت کردند و کار قریب خانه رسید  
 و در وقت میرزا محمد سلیم گشت و پیش یافت حکمت طمس بر ساحت بود با وجود معارضات الهی از اقا  
 میرزا محمد اسعد رحمت و محمد حسین خان عماد الملک سعادت با جناب بیکر و از معتبرین مفتیان حاجی محمد قربان  
 عماد الملک حکمران در سنین اقامت جمال امیر در عراق عرب فریم زیارت مشایخ رفت و در بغداد مدتی ماند  
 رسیده اردت و صبر فرمود و بعد از عودت برین پیوسته ذکر احوال و احوال و احوال و احوال کرد و نظرش را که با خود  
 بیاید کاری از محبوب نهایت معرفت و منقالت فرود با اولی بها شفت رحمت کرده جسم از عرض مستخدمین از  
 حکومت را در ایشان قرار داده نهایت جهاد در راه داشت و آنان نیز سعادت آوردند و در خرد سنین  
 سعادت برید و اولاد و سپار شدش محمد حسین سرب لمروق در راهی از راهی شد و در سال ۱۲۰۳ در گذشت  
 سپاروش علی کبرخان ترمین منسوب گردید پس از فوت والد کبرخان شمس و امانی خورشید ملائی منصب  
 اش بعضی عهد را فرود خستند سعادت و شگفت نزد والی خراسان کردند و امانی خورشید را بجم سعادت مشهور و در  
 مدان حتی سعادت عراق عرب فرود شد و امانی کبرخان منزل شده شهید رفت و ملائی امانی خورشید گنجینه  
 سعادت فرودش بر آمدند که در طهران رفت و در سال ۱۳۱۳ بود و اتفاقاً علی امیر سعادت سعادت حکمران جدید  
 سوره آمدند و در وقت نصب علی کبرخان را فرود شدند و در حکومت منسوب شده با وجود مخالفت و عداوت  
 مجتهدین شهید سعادت بر گشته بر سینه حکمران شمس و امانی خورشید در سال ۱۳۱۹ در شهید و در گذشت و در حشر او را کثیر از نام حضرت

عبدالباقر بود است بر سرش حاجی محمد باقر خان جنس الملک نیز از آن بود و در او شکی نبود و از آن خان نیز دست داشت  
 رحمت ایان بهمان مرتبه بنامش در آن نامه سازد و از فریبان مسافرهای تسلیمیه هم از آن صفتی در حال  
 قائمی در سیر از روی زمین القومین و غیر هم شده و از جمله قدا حاجی میر محمد الرحیم بیگ از فرسوده در آنجا رسیدن  
 اشراق از روی اشراق خان بیان کرده و با جلال تمام و احترام که نزد آنکه داشت شهر و نام بای شده در  
 کی از سفرهای عماد الملک بزرگ عالم مذکور طبعی که در در برای صلح و تمسک در حکمتی با خود اظهار کرد در ایام  
 آتش در طهران روزی حاجی میرزا رضا حاجی حکیم بی دیدار عماد الملک وارد شده و در وقت تمام تفریق حکیم به  
 میر محمد الرحیم گفت که برادر جمال ایی است و میر محمد الرحیم بی نشان چنین گفت نشان برادر جمال ایی نیستند و الا ایی  
 با برادر در احوال است و شکر طاعت مشقات میروند و با جبهه میر محمد الرحیم بیگ در سال ۱۲۹۷ از آنجا در گذشت

تاجاب حاجی میرزا رحیم در ماهان بود که در تبریز بنامش بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 در اول و ایضا و خودش را برادر برنده افواج بلد در این صدر صحر که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 حاجی در کاظم را در آنجا بنامش بود که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 بخود او است دست آورده با خود که است بنامش که نام آن در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 از وقت در میان حسن نام بر آنجا در صحن خودم که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 در هیچ دشته است ساری میشود چون با جمع خارج آن در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 به او داده و در هر صحن سرداری از بر جان و بنا بر آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 میان شده و در هر صحن سرداری از بر جان و بنا بر آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 بر باد زده و در آنجا سکندر عظیم فرزند که بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 در آنجا بود و در آنجا سکندر عظیم فرزند که بود و در آنجا بود و در آنجا بود

در پیش آن که یکدیگر بیک نیز مانند چو فونده در یک کجایند که در آن پس از فونده باین فونده است  
 یافت و به خوشی آن هر چند قطع و تنیده کند دست در اثرات با جام کشیده و با آنکه شیخی و سخنرستانی در آن روز  
 خوشی آن کین کرده در با بچک آید و در او اثر را با ضرب چوب خسته و بچک کرده چند کوزه بر پیش گشت دست  
 است ما در کتر ما تا به سوس یافت و از شرق مشرف منبر استی ز نام رقیه در دست و در او با حاجی عبدالحی از حیا پیاده  
 از خانان روز نشد و در آن است به چو در آن قب که در آن در گشاده فونده با ضرب بسیار دست بسته فونده آن که در آن  
 و آن که در آن است به چو در آن فونده و آن که در آن است که در آن فونده و آن که در آن است و حاجی عبدالحی در آن  
 رسید دست آن است این حضور یافت و در آن کس است از بیانی فونده که در آن است که در آن است که در آن است  
 و صندلی است این شوی صندلی در آن است چو آنکه در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 و با بر این شوی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 گشت و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 بنشیند و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 که است این پیوسته سخن آن و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 این چنین همیشه در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

که سیزدهم است که در روز پنجشنبه روز دهم درین گزشت تا پسر از جنیدی و کهنه زمین هجرت رسید و پیاده با نعلی بختورد  
 رفت و بخت باه در حراره این سرد بود و در دویم کسی است از جمعی ناران که زیارت جمال الهی در عکا انتر شده بود  
 دو قریه حصار و نامش از توابع تربت در شیر در کهنه ملا محمد مسلم در لاریش که در بخش کرم شرح در حوال آردیم صبی کثیر  
 این در آرد و در لاریان مذکور عاقدشان شال حاجیدین مسلم در خلاصه درین ملا علی شهید ریح المعلم که صهر مسلم بود  
 حاجین ابن ملا ابراهیم ریح المعلم که نیز صهر وی بود و ملا خیرالدین ملا احمد در خولم زاده های مسلم درین حجاب حیدر شین  
 در حدود سال ۱۳۰۱ هجری چهار حصار در حدود رشتان در نامش سی تن شمار آردند و در میان در حصار کرمان محمود کرمان  
 اسی کرمان علی جمعه کرمان رمضان اخوند ملا احمد سید سعید سید سیمان اخوند ملا ابراهیم ملا عبد الله حاجی بیک شاه  
 ملا عبد الغفار آسید محمد بیل آسید علی آسید شیخ هتاد رضایع ملا صبر ملا محمد کرمان یوسف حاجین حسن  
 کرمان علی اسی حاجین سالار کرمان سعید باسید اصل آسید بیک آسید بیک حاجی محمد و در نامش در مبارکی  
 یوسف که خدا سعید شیخ عباس ملا ابراهیم حاجی محمد بیک شیخ اسی حاجین حسن سعید بزرگ نامی شاه  
 لری در فرستاد سال ۱۳۰۲ چنانکه در بخش کرم و چشم آردیم ملا علی در علم شهادت رسید و حبش در شهید مذکور گوی  
 در جهنم از توابع تربت صبی از تقدین مانند ملا محمد پشینا که شرح حاجش در بخش کرم گزشت و اخوند ملا محمد ملا محمد  
 ملا علی ریحیم لری در میاندی از محلات تربت کرمان محمد حسین سعید فرزند از تحصیل در جهت از نجف  
 و کهنه ملا محمد مذکور درین شده و در خود ملا معتوب را چه است نزد و خازنه ایس کرده و نگاه سالار و شیخ